

## «مطالعات جامعه‌شناسی»

سال ششم، شماره بیست و دوم، بهار ۱۳۹۳

صص ۲۳-۷

### بررسی عوامل اجتماعی و فرهنگی مرتبط با میزان

### اطاعت زنان از مردان در مشکین‌شهر

رقیه حسینی‌زاده<sup>۱</sup>

دکتر حسین بنی‌فاطمه<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۹/۲۲

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۱۲/۱۳

#### چکیده

از بدو شکل‌گیری جوامع انسانی، زنان در اسارت مردان بوده‌اند. آنان سرکوب را در زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط اجتماعی گوناگون به شیوه‌های مختلف تجربه می‌کنند. ستم و سرکوب تجربه‌ای است که زنان در نظامی مبتنی بر سلطه از سر می‌گذرانند. فرودستی زنان و سرکوب ایشان بخشی از بنیان جامعه مردسالار است. زنان از هنگام تولد به گونه‌ای تربیت می‌شوند که فرمانبردار مردان باشند. این مقاله به مطالعه رابطه بین میزان اطاعت زنان از مردان و عوامل اجتماعی و فرهنگی مرتبط با آن در مشکین‌شهر پرداخته است. جامعه آماری تحقیق، زنان متأهل مشکین‌شهر بوده و طبق فرمول کوکران نمونه آماری تحقیق ۳۸۳ زن متأهل می‌باشد که با روش نمونه‌گیری تصادفی چند مرحله‌ای انتخاب گردیدند. ابزار مورد استفاده در این تحقیق، پرسشنامه بود. پایایی پرسشنامه ضریب بالایی (۰/۸۲۸) را جهت ادامه مطالعه نشان داد. پس از تجزیه و تحلیل داده‌ها و آزمون فرضیه‌های تحقیق که به دو روش آمار توصیفی و استنباطی انجام شد این نتایج حاصل گردید. بین میزان برخورداری زنان از منابع ارزشمند، میزان دینداری زنان و نوع نگرش زنان به کالاشدگی‌شان در ساختار خانواده با میزان اطاعت آنان از مردان رابطه معناداری وجود داشت. اما بین اعمال فن‌آوری و تکنولوژی‌های فرازوی از بدن با میزان اطاعت زنان از مردان رابطه‌ای وجود نداشت.

واژگان کلیدی: عوامل اجتماعی، عوامل فرهنگی و اطاعت زنان از مردان.

۱. گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز- ایران.

۲. عضو هیات علمی دانشگاه تبریز، گروه علوم اجتماعی؛ تبریز- ایران.

## مقدمه

با تغییر در ساختار اجتماعی و اقتصادی جوامع پس از انقلاب صنعتی، یکی از اثرات درخور توجه این دگرگونی‌های کلان اجتماعی، تغییر در نقش جنسیت است؛ روابط زن و مرد در جوامع سنتی با ظهور عصر جدید دچار مناقشه شد. پوشش، کسب تحصیلات و اشتغال زنان در کنار مردان در خارج از خانه، و کارکردن مردان در خانه در کنار زنان‌شان پیوسته باعث تنش و تعارضات فراوان شد. از تغییرات عمده‌ای که در جریان این اوضاع در خانواده‌ها رخ داد تضعیف نظام مردسالاری بود.

در میان همه نظام‌های تسلط و انقیاد، بنیادی‌ترین ساختار ستمگری، به جنسیت تعلق دارد که همان نظام مردسالاری است. مردسالاری واژه‌ای قدیمی به معنای سلطه و حاکمیت مرد است و نوعی نظام اقتدار مردانه‌ای است که از راه نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود، زنان را زیر ستم و سرکوب قرار می‌دهد. وجود تبعیض جنسی که گرایشی است که برای تکریم یک جنس به تحقیر جنس دیگر می‌پردازد، در جوامع بشری نتیجه سروری نرینگی یا نظام مردسالاری است. مردها از طریق مشارکت در این نظام یاد می‌گیرند که چگونه آدم‌های دیگر را با تحقیر نگاه کنند و به عنوان موجودات غیر انسانی، آن‌ها را تحت نظارت خود درآورند. در چارچوب این نظام است که مردان و زنان انقیاد را می‌بینند و یاد می‌گیرند. مردسالاری فقط نوعی تسلط نیست، بلکه نظامی است که خواه آشکار و خواه نهان، تمام مکانیسم‌های نهادی ایدئولوژیکی در دسترس خود مانند حقوق، سیاست، اقتصاد، اخلاق، علوم پزشکی، مد، فرهنگ، آموزش و پرورش، رسانه‌های گروهی و ... را به منظور تحقق سلطه مردان بر زنان به کار می‌گیرد (میشل<sup>۱</sup>، ۱۹۹۲: ۱۲).

از مطالعه وضعیت زنان در جوامع مختلف چنین استنباط می‌شود که بیشتر زنان در زندگی خود درجاتی از چهار نوع فشار را تجربه کرده‌اند که عبارتند از: طرد از قدرت سیاسی، طرد از قدرت فرهنگی از جمله آموزش و پرورش رسمی، بهره‌کشی اقتصادی و آسیب‌پذیری در برابر بهره‌کشی جنسی (لگیت<sup>۲</sup>، ۲۰۰۱: ۲۰).

اطاعت در لغت‌نامه دهخدا به معنای «فرمانبرداری کردن و فرمان بردن» است. و اطاعت زنان از مردان یکی از جنبه‌های اقتدار و سلطه در ساختار قدرت در خانواده به شمار می‌آید. سلطه، قدرتی است که یک فرد یا گروه بر فرد یا گروهی دیگر اعمال می‌کند. این اعمال قدرت صرفاً اقتصادی یا فنی یا نظامی نیست، بلکه جنبه عاطفی، فرهنگی و روانی نیز دارد و در افراد زیر سلطه نوعی احساس حقارت و عدم امنیت ایجاد می‌کند. از آن‌جا که در جوامع مردسالار، مردان تمامی نهادهای قدرت اعم از صنعت، فن‌آوری، علم، مناصب سیاسی، ارتش و به ویژه پلیس را در اختیار دارند مناسبات میان زنان و مردان نیز بر اساس سلطه‌گری و سلطه‌پذیری است (آبوت<sup>۳</sup> و دیگری، ۱۳۸۸: ۳۱۹).

1. Michel

2. Legates

3. Abbote

موقعیت اجتماعی زنان با موقعیت اجتماعی سایر طبقات تحت سلطه که حاکمانشان فقط خدمات آن‌ها را می‌طلبند، فرق فاحشی دارد. مردان فقط اطاعت زنان را نمی‌خواهند، بلکه عشق و محبت آن‌ها را هم خواستارند. از این رو مردان، همه‌گونه عواملی را به کار گرفته‌اند تا تمام احساسات و کل ذهن زنان را به اسارت درآورند (استوارت میل<sup>۱</sup>، ۱۹۷۵: ۲۹).

در تحلیل دارندورف، اقتدار وابسته به سمت‌های اجتماعی، عنصر اساسی به شمار می‌آید. اقتدار همیشه مستلزم فرماندهی و فرمانبری است. از آن‌هایی که سمت‌های با اقتدار دارند، انتظار می‌رود که زبردستانشان را تحت نظارت داشته باشند، یعنی، آن‌ها به خاطر چشمداشت‌های اطرافیان و نه به خاطر ویژگی‌های روانشناختی‌شان، بر دیگران چیرگی دارند. این چشمداشت‌ها نیز مانند اقتدار، نه به آدم‌ها بلکه به سمت‌ها و نقش‌های مدنظر آن سمت‌ها تعلق دارند (گیدنز<sup>۲</sup>، ۱۹۳۸: ۲۲۴).

اگرچه تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای در نقش‌های مربوط به زنان و مردان در فرهنگ‌های مختلف وجود دارند، هیچ مورد شناخته‌شده از جامعه‌ای که در آن زنان قدرتمندتر از مردان باشند وجود ندارد. زنان در همه جا اساساً با پرورش کودکان، نگهداری و اداره خانه سروکار دارند، در حالی که فعالیت‌های سیاسی و نظامی در همه‌جا آشکارا مردانه است. در هیچ جای دنیا مردان مسئولیت اساسی برای پرورش کودکان ندارند (گیدنز، ۱۹۳۸: ۲۰۵). برای مثال، در ایالات متحده مردان، مناصب دارای قدرت بالاتری را در نهادهای اقتصادی، سیاسی، نظامی، آموزشی و فرهنگی اشغال کرده‌اند. مردان، مدیران عامل شرکت‌ها، فرمانداران و سناتورهای هستند؛ آنان امپراتورهای رسانه‌ای، ارتش و نیروی پلیس را کنترل می‌کنند. فرادستی مردان به طرز نامحسوسی در زندگی خصوصی‌شان نیز وجود دارد. برای مثال از مردان انتظار می‌رود که آغازگر و کم و بیش کنترل‌کننده عمل سکسی باشند. فرادستی مردان در صنعت چند میلیارد دلاری آرایش به وضوح به چشم می‌آید. این صنعت آرمان زیبایی سکسی شده نوجوانان و اندامی ترکیه‌ای را تبلیغ می‌کند و زنان نیز برای آن که احساس کنند جذاب‌اند، تلاش می‌کنند تا این‌گونه به نظر برسند. فرادستی مردان در رقم شرم‌آور میزان تجاوز و کتک زدن همسر، افزایش سریع آمار خانواده‌هایی که زنان مجرد، سرپرست آن می‌باشند و فرزندان خود را با حمایت‌های اجتماعی و مالی پدران فرزندانشان یا حتی بدون آن بزرگ می‌کنند مشهود است (سیدمن<sup>۳</sup>، ۱۳۹۱: ۲۷۲).

مردان نیز مانند تمامی گروه‌هایی که از بودن در قدرت نفع می‌برند، منافی در حفظ قدرت دارند. همان‌گونه که واقعیات مربوط به تجاوز و کتک زدن زنان نشان می‌دهد، مردان هرگاه که لازم شود از خشونت برای حفظ قدرت استفاده می‌کنند. آن‌ها مانع از ورود زنان به مناصب نهادهای قدرت‌اند. استراتژی پنهانی‌تر و احتمالاً کارآمدتر از فرادستی مردان عبارتند از: کنترل تصور عمومی از جنسیت. اگر

1. Stuart Mill

2. Giddens

3. Seidman

آرای غالب فرهنگی، «زن بهنجار» را بنابر سرشت خود همسر یا مادر تعریف کنند، دیگر مردان برای فرمانبردار نگه داشتن زنان نیازی به اعمال زور نخواهند داشت. مردان علم پزشکی و فرهنگ عامه را به خدمت می‌گیرند تا به این توهم تداوم بخشند که طبیعت تفاوت‌ها و سلسله مراتب جنسیتی را دیکته می‌کند؛ تعریف مبتنی بر حسب نقش‌های همسری و مادری، سلطه اجتماعی مردان را تقویت می‌کند (همان: ۲۷۳-۲۷۲).

این پرسش که چرا پدرسالاری به شکل‌های گوناگون عمومیت دارد پاسخ‌های متعددی به این پرسش داده شده، اما محتمل‌ترین تبیین نسبتاً ساده است. زنان کودکان را به دنیا می‌آورند و پرورش می‌دهند. درماندگی کودک انسانی ایجاب می‌کند که مراقبت اولیه شدید و طولانی باشد. از این جاست که چودروف وابستگی مرکزی "مادری" به تجربه زنان را مورد تاکید قرار می‌دهد. ضرورت فیزیکی اولیه مادران که باید کودکانشان را به دنیا آورده و پرستاری کنند به سادگی به استعداد نقش مراقبتی و پرورشی که زنان در تمام فرهنگ‌ها می‌پذیرند می‌انجامد. زنان به واسطه نقشی که به عنوان مادر و مراقبت‌کننده دارند اساساً در فعالیت‌های خانگی جذب می‌شوند. زنان همان چیزی می‌شوند که داستان‌نویس و منتقد اجتماعی فرانسوی سیمون دوبووار "جنس دوم"<sup>۱</sup> نامیده است، زیرا از فعالیت‌های عمومی‌تری که مردان می‌توانند آزادانه به آن‌ها بپردازند کنار گذاشته شده‌اند (دوبووار<sup>۲</sup>، ۱۹۷۲؛ به نقل از گیدنز، ۱۹۸۹: ۳۴۱).

مردان به علت نیروی برتر فیزیکی یا توانایی‌های فکری خاصی بر زنان مسلط نیستند، بلکه به این علت بر آن‌ها برتری یافته‌اند که پیش از به وجود آمدن کنترل مولید، زنان اسیر ساختمان بیولوژیکی خود بودند. بارداری پی در پی و مراقبت مستمر از کودکان، آنان را برای تامین معیشت به مردان وابسته می‌کرد (فایرستون<sup>۳</sup>، ۱۹۷۱؛ به نقل از گیدنز، ۱۹۸۹: ۳۴۱).

زنان نتایج فلاکت بار سیطره نظام مردسالار را همچنان تحمل می‌کنند. ایدئولوژی زن‌خانه‌دار و مفهوم ابزارری از زنان مجموعه اعمالی را توجیه می‌کند که هدف از آن مانند گذشته، محدود کردن نقش‌های ویژه زنان به تولید مثل و نقش کارگر ذخیره است (میشل<sup>۴</sup>، ۱۹۹۲: ۱۳۸).

چاقتر بر این باور است، اگر تقسیم کار در سطح کلان یک جامعه جنسیت یافته باشد و کارها بر حسب جنس افراد تعریف و توزیع شود، به مرور، مردان منابعی بیش از زنان به دست می‌آورند. برتری در دست‌یابی به منابع مادی، سرانجام به تفاوت قدرت بین زن و مرد در سطح خرد می‌رسد. این برتری، باعث می‌شود زنان همواره خود را با تقاضاهای رو به فزونی همسرانشان سازگار کنند. این مساله باعث می‌شود مردان کمتر به کارهای خانه بپردازند و انجام کارهای درونی منزل وظیفه زنان دانسته شود. در نتیجه، مردان، هم در جایگاه‌های مادی و هم در جایگاه‌های قدرت، به صورت نخبه در می‌آیند و می‌توانند

1. Second Sex

2. De Beauvoir

3. Firestone

4. Michel

همه کارها و از آن میان زنان را در اختیار گیرند (ترنر، ۱۹۹۸: ۲۳۸). تعاریف جنسیتی، چه در سطح کلان و چه در روابط خرد زن و مرد، جایگاه کنترل کننده مردان را تضمین کرده و باعث می شود نابرابری از سوی خود زنان نیز پذیرفته شود (همان: ۲۳۸).

اصطلاح مردانه و زنانه هنوز هم برای حقانیت ادامه حکومت مردان بر زنان و به عنوان دلیلی که تعیین کننده کار زنانه است به کار می رود. به این معنا که زنان تنها متعهد به انجام کارهای ترمیمی و تکراری هستند و نتیجه آن محدود کردن زنان به کار در خانه در یک جامعه تولیدی است. از طرف دیگر دلیلی است برای رهایی مردان از کارهای ترمیمی و باز گذاشتن راه برای آن ها در کارهای تولیدی (شی<sup>۱</sup>، ۱۹۴۳: ۱۵).

بعد از انقلاب صنعتی فرآیند توسعه صنعتی، اجتماعی و سیاسی، ساختار سنتی روابط خانوادگی را به سستی کشانده و در این میان، تحولات صنعتی تأثیری انکارناپذیر بر تغییر نقش های سنتی زنان داشته است. این تحولات نقش جنسیتی، با شروع در سده نوزدهم در اروپا و آمیختگی با جنبش های حقوق زنان در اوایل سده بیستم، نهایتاً به تغییر وضعیت زنان، چه در عرصه خانوادگی و چه در عرصه عمومی، انجامید و یکی از بارزترین پی آمدهای آن، تحول روابط سنتی اقتدار در خانواده بود (گروسی، ۱۳۷۸: ۸). لنسکی بر این عقیده است که جریان صنعتی شدن و تخصصی شدن امور در جامعه های جدید و صنعتی، بخش مهمی از مسئولیت های خدماتی و تولیدی خانه و خانواده را به سازمان های دیگر انتقال داده است. از دیگر سو، جریان این توسعه، ساختار سنتی خانواده را از لحاظ اقتدار حاکم بر آن سست کرده است. پدر خانواده دیگر همان رییس مرسوم در جوامع کشاورزی محسوب نمی شود. یکی دیگر از علل مهم افت اقتدار خانواده را باید جهان بینی مردم سالاری رایج در جوامع صنعتی دانست که بیشتر به حقوق فردی تأکید دارند. بدین گونه روند مردم سالاری به همان سان که نقش های سنتی نهادهای سیاسی - اقتصادی را دگرگون ساخت، نقش خانواده را نیز در جامعه تغییر داد (گیدنز، ۱۹۸۹: ۱۰۸؛ به نقل از عنایت، ۱۳۷۳).

در ایران با آغاز ورود فرآیند نوسازی به کشور و خصوصاً گسترش روند شهرنشینی، همگانی شدن نظام آموزشی در کشور، رشد ارتباطات اجتماعی و به دنبال آن آشنایی با تحولات ساختاری در سایر جوامع، خانواده ایرانی هم دستخوش تغییرات شد (قندهاری، ۱۳۸۲: ۸۵) تا چند دهه قبل، شکل مسلط خانواده در ایران، خانواده گسترده تابع سنت و مذهب بود، که ریاست اصلی آن در اختیار پدر بود و در ساختار سلسله مراتبی قدرت، شوهر یا پدر خانواده در راس هرم قرار می گرفت. اما این شکل از روابط قدرت با ورود نوسازی به ایران همانند غرب دچار تغییر شد (همان). اطاعت، متغیر اجتماعی مهمی است که در بررسی هر ساختار اجتماعی، نهاد، گروه، و حتی روابط مرسوم بین افراد باید مورد توجه قرار گیرد و خانواده نیز از این قاعده مستثنا نیست و می توان نوع روابط قدرت را در آن مورد بررسی قرار داد. ویر،

<sup>1</sup>. Scheu

قدرت را امکان تحمیل اراده یک فرد بر رفتار دیگران تعریف می‌کند. و از دیدگاه پارسونز، قدرت، امکان دستیابی به تسهیلاتی است که تصرف آن‌ها مطلوب، و عرضه آن‌ها نسبت به تقاضا محدود است. در روابط خانوادگی، قدرت مفهومی است که از راه رفتارهای عینی اعضا قابل مشاهده است و معمولاً شاخص عمده تعیین میزان قدرت زن و شوهر در روابط متقابل‌شان، الگوی مشارکت در تصمیم‌گیری است (گروسی، ۱۳۷۸: ۹؛ به نقل از عنایت، ۱۳۶۷).

وقتی زنان یک جامعه با شدت وحدت فراوان به اطاعت‌های کورکورانه (به لحاظ نبودن آگاهی و آموزش) یا اطاعت اجباری (به لحاظ عدم دسترسی آن‌ها به منابع ارزشمند) دست می‌زنند، ساختار قدرت و تصمیم‌گیری در خانواده‌ها به طرف مردان متمایل شده و مردان را به نخبگان در عرصه اجتماعی و فرهنگی تبدیل می‌کند و مانع بزرگی را در راه شناخت فرصت‌های مناسب و توانایی‌های زنان به وجود می‌آورد. فمینیست‌های رادیکال ستم بر زنان را بنیادی‌ترین نوع ستم می‌دانند. از دید آلیسون جاگر و پائولا راثبرگ<sup>۱</sup> این ادعا را می‌توان چنین تعبیر کرد که:

۱. زنان در طول تاریخ نخستین گروهی بودند که ستم دیدند.
۲. ستم بر زنان، رایج‌ترین نوع ستم است که عملاً در تمامی جوامع شناخته شده وجود دارد.
۳. ستم بر زنان، ریشه‌دارترین نوع ستم است؛ زیرا محو آن از دیگر انواع ستم دشوارتر است و نمی‌توان آن را با انجام دیگر تغییرات اجتماعی مثلاً با محو جامعه طبقاتی از میان برداشت.
۴. ستم بر زنان از هر دو جنبه کیفیت و کمیت بیشترین آسیب را به قربانیان خود وارد می‌سازد، هرچند که در بسیاری مواقع شاید به علت تعصب‌های جنسی، ستمگر و ستم‌دیده هیچ کدام این آسیب را تشخیص ندهند.

۵. ستم بر زنان الگویی برای شناخت مفهوم سایر انواع ستم به دست می‌دهد. هر فمینیست رادیکال برحسب این که بر کدام جنبه‌های ستم‌دیدگی زنان تاکید داشته باشد ممکن است به یکی از چندین موضوع هنر، معنویت، تغذیه، زیست‌بوم، تولید مثل و مادری، جنسیت، میل جنسی و غیره توجه بیشتری نشان دهد (تانگ<sup>۲</sup>، ۱۹۴۷: ۱۲۰-۱۱۹).

در عرصه مطالعات زنان در تبیین تمایز جنسی و سلطه مردان بر زنان، اظهارنظرهای زیادی از سوی صاحب‌نظران صورت گرفته که نتیجه آن ارائه نظریه‌های مختلف از سوی آنان بوده است.

<sup>۱</sup>. Paula Rothenberg

<sup>۲</sup>. Tong

### تئوری از خود بیگانگی

از نظر مارکس شیء‌شدگی<sup>۱</sup> مردان در صنعت، از راه ربودن محصول کار ایشان به شکل از خود بیگانگی جلوه‌گر می‌شود و در زنان از آن‌جا که موجودیت خود را فقط در رفع نیازهای دیگران می‌بینند این از خود بیگانگی در زندگی و آگاهی زنان شکلی به مراتب ستم‌بارتر به خود می‌گیرد. نظریه سیاسی مارکسیسم تحلیلی طبقاتی عرضه می‌کند که نویدبخش آزاد شدن زنان از فشارهای ستم است؛ کارگران اعم از زن و مرد در مسیر تلاش برای تشکیل طبقاتی و سپس عملی کردن گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و در نهایت به کمونیسم یعنی نهایت امنیت خاطر و کمال آزادی هدایت می‌شوند. مشارکت زنان و مردان در ایجاد ساختارها و نقش‌های اجتماعی به گونه‌ای که امکان تحقق کامل استعدادهای انسان برای هر دو جنسیت فراهم شود نظریه‌ای بسیار رهایی‌بخش جلوه می‌کند.

هارتمن در مقاله مهم خود «وصلت نامیمون مارکسیسم و فمینیسم» (۱۹۷۹) می‌نویسد که اساس مردسالاری در نظر مردانه بر قدرت کار زنانه نهفته است. این نظارت از طریق نهادهای مختلف از جمله ازدواج همجنس‌خواهانه، تک‌همسری، زاییدن و بزرگ کردن بچه و کار خانگی حمایت می‌شود.

### تئوری مبادله

یکی از دیدگاه‌های مهمی که در جامعه‌شناسی، به موضوع قدرت توجه کرده است، رهیافت مبادله می‌باشد. تا آن‌جا که ترنر معتقد است؛ قدرت، یکی از مفاهیم محوری تئوری مبادله می‌باشد (ترنر، ۱۹۸۳: ۵۴). اساس نظریه مبادله درباره قدرت این است که نابرابری در منابع تولید، موجب تفاوت و تمایز میان کنشگران می‌گردد (همان). پس، قدرت در خانواده به وسیله عضوی که منابع بیشتری را عرضه می‌کند، کنترل می‌گردد. این منابع به طور اخص می‌تواند شامل تحصیلات، شغل و قدرت مالی باشد که تاثیرگذار هستند. بنابراین هرچه فرد به منابع مهم و ارزشمندی مانند شغل، تحصیلات و درآمد، دسترسی بیشتری داشته باشد از قدرت بیشتری در خانواده برخوردار خواهد بود.

یکی از عواملی که می‌تواند در تعاملات بین زن و مرد موقعیتی تابع را برای زن و مرد به همراه آورد، وابستگی اقتصادی زن به مرد است. زنی که درآمدی ندارد تسلیم می‌شود، حتی اگر در ازدواج خوشبخت نباشد. برعکس زنی که شاغل است به این دلیل این‌که به همسر خود وابستگی مالی ندارد، اجباری در حمل ازدواج ناموفق نمی‌بیند (میشل، ۱۹۹۲: ۶۷). از این رو در جوامعی که وظیفه تامین نیازهای زن بر عهده مرد می‌باشد و مرد تنها منبع برآوردن نیازهای خانواده است، طبعاً زن به لحاظ ایدئولوژیک اجازه اعمال قدرت یک‌سویه را به شوهر می‌دهد.

<sup>1</sup> Objectification

### تئوری دین باوری و نهاد خانواده

فمینیست‌ها در صدد هستند که شیوه ارائه تعریف از مرد و زن را از اساس دگرگون کنند. چنین سودایی نمی‌تواند هیچ تعریفی از مرد و زن قدسی و تغییرناپذیر ارائه دهد، از سوی دیگر گفته می‌شود که متن‌های مقدس دینی تصویرهای فرازمانی و دگرگون‌ناپذیر از چیستی مرد و زن، حقوق، وظایف و چگونگی رابطه میان این دو به پیرامون راستین خود نشان می‌دهند. جوامع بشری در سده‌های گذشته در بردارنده رفتارهایی چون زناشویی اجباری، فروش کودکان، شکنجه‌های تنبیهی به دستور ارباب دین و دیگر رسم‌هایی بوده است که در جوامع امروزی منسوخ شده‌اند (روایی، ۱۳۹۱: ۱۵۵).

آلکوف معتقد است که امروزه چالش‌ها و انتخاب‌های ما دگرگون شده و فهم دینی ما اکنون به کار درک شیوه درست زندگی در دنیای امروز و در شرایط بسیار متفاوت آن می‌آید. نمی‌توان باور کرد که هر مذهبی به ضرورت به سرکوب گروه‌های انسانی چون کودکان، زنان و حتی ناباوران می‌انجامد. مذهب دعوتی به اخلاق‌مداری و فهمی است از آن‌چه که زندگی را معنادار می‌کند. مذهب شیوه‌ای را که آدمی باید با دیگران زندگی کند می‌آموزد، در حالی که سرکوب و رنج دادن به دیگران زندگی انسانی را از معنا تهی می‌کند. بی‌شک زنان از همه جهت‌ها همانند مردان نیستند. زنان در زندگی خویش انتخاب‌ها، تجربه‌ها و چالش‌های دیگری دارند، اما در بسیاری جنبه‌ها زنان جویای همان حقوق پایه‌ای در رفتارهای انسانی هستند که مردان خواهان آنند. هیچ زنی در جهان نمی‌خواهد به زور به زناشویی مردی در آید که او را نمی‌پسندد و یا از او می‌ترسد. هیچ زنی در جهان نمی‌خواهد که به او به چشم حیوانی تنها برای تولید مثل بنگرند و با او رفتار کنند. هیچ زنی خشونت ورزیدن جنسی همسر و کتک خوردن خویش را نمی‌پسندد. فمینیسم به راستی چیزی جز بازگویی و نمایاندن این خواست‌های اولیه زنان نیست و بدین سبب فمینیسم هیچ برخوردی با مذهب ندارد، بلکه برعکس تا آن‌جا که مذهب‌ها در کار ارزش‌گذاری و معادگی به زندگی بشر باشند، فمینیسم پاره‌ای جدا نشدنی در هر مذهب است. به راستی این نظام سرمایه‌داری است که باید گناه از هم پاشیدن حلقه خانواده، آسیب‌رسانی به سنت‌ها و جمعیت‌ها، شکستن ارج نهادن به آداب و رسوم و تبدیل کردن زنان و کودکان به کالاهای جنسی در بازار خرید و فروش و بسیاری از این دست را به دوش بکشد.

### تئوری کالا شدگی (فیتیشسم)

تابعیت زنان نه از ماهیت زیست‌شناختی‌شان که تغییرناپذیر انگاشته می‌شود، بلکه از تنظیم‌های اجتماعی سرچشمه می‌گیرد که سابقه‌ای آشکار و قابل پیگیری دارند و می‌توان آن‌ها را دگرگون کرد. مبنای رابطه‌ای تابعیت زنان، در خانواده گذاشته شده است، نهادی که به درستی از نام لاتینی خدمتکار



برگرفته شده است، زیرا خانواده به همان سان که در جوامع پیچیده وجود دارد، در واقع چیزی نیست جز نظامی از نقش‌های مسلط و تحت تسلط. ویژگی‌های اساسی خانواده در جوامع غربی این است که بر محور یک زوج زن و شوهر و فرزندانشان در چارچوب یک خانوار واحد ساخته شده است و پدر تبارانه است، یعنی اقتدار در دست رییس مرد خانوار است (ریتزر<sup>۱</sup>، ۱۳۷۴: ۴۸۰).

جامعه با ادعای این که یک چنین ساختاری نهاد بنیادی همه جوامع بشری است، به این نظام خانوادگی مشروعیت می‌بخشد. حال آن که به گواهی بیشتر شواهد باستان‌شناختی، یک چنین ادعایی دروغین است، زیرا در بیشتر دوران ماقبل تاریخ، از این نوع ساختارهای خانوادگی هیچ اثری نیست، در این دوران انسان‌ها در شبکه‌های گسترده خویشاوندی مانند تیره پیوند می‌خوردند. به عبارت دیگر، تیره مادر تبارانه و مادر سالارانه نیز بوده، زیرا در اقتصادهای ابتدایی مبتنی بر شکار و گردآوری غذا، زنان به خاطر داشتن کارکرد مستقل و تعیین‌کننده اقتصادی به عنوان گردآورنده، سازنده، ذخیره‌کننده و توزیع‌کننده مواد ضروری، از قدرت مهمی برخوردار بودند. این قدرت زنانه، از طریق تنظیم‌های زندگی اشتراکی، اجتماعی و دسته جمعی، کاربرد کالا، پرورش فرزند و تصمیم‌گیری و نیز از طریق گزینش آزادانه و فاقد محدودیت شریک جنسی و عشقی، هم از سوی زنان و هم از سوی مردان، اعمال می‌شد. از این نوع جامعه، مارکس و انگلس به عنوان یک کمونیسم ابتدایی یاد می‌کنند (همان: ۴۸۰-۴۸۱).

عواملی که این نوع نظام اجتماعی را نابود کردند و به تعبیر انگلس «شکست تاریخی و جهانی جنس زن» را به بار آوردند، عوامل اقتصادی‌اند، به ویژه جایگزینی اقتصاد شبانی، کشاورزی و سبک مزرعه‌داری به جای اقتصاد شکار و گردآوری. بر اثر این دگرگونی، مالیکت پدیدار شد که به همان فکر و واقعیتی اطلاق می‌شود که برخی از اعضای جامعه مدعی تملک منابع اساسی تولید اقتصادی می‌شوند. این مردان بودند که چنین ادعایی را مطرح کردند، زیرا تحرک، نیرومندی و انحصار برخی از ابزارها به آن‌ها برتری اقتصادی بخشیده بود. هم‌چنین بر اثر این دگرگونی، مردان به عنوان مالکان دارایی، نیاز به یک نیروی کار مطیع، از بردگان و اسیران گرفته تا همسران و فرزندان و نیاز به وارثانی به عنوان نگهداشت و انتقال دارایی، را در جامعه مطرح کردند (ریتزر، ۱۳۷۴: ۴۸۱). به عنوان مثال مردان طبقه سرمایه‌دار منابع تولیدی و سازمانی تولید صنعتی، کشاورزی، تجاری و بازرگانی ملی و بین‌المللی را در تملک خود دارند. زنان همین طبقه نه تنها مالکیت ندارند بلکه خودشان هم ملک به شمار می‌آیند. یعنی همسران و متعلقات مردان سرمایه‌داری‌اند که هنر تملک را عمیقاً درک می‌کنند. زنان سرمایه‌دار در فراگرد دایمی مبادله میان مردان (رابین، ۱۹۷۵؛ به نقل از ریتزر، ۱۳۷۴: ۴۸۲) کالاهای جذاب و شاخصی به‌شمار می‌آیند و غالباً وسیله تضمین ائتلاف‌های ملکی میان مردان می‌شوند. زنان سرمایه‌دار پسرانی را می‌زاینند و می‌پروراندند که منابع اجتماعی - اقتصادی پدرانشان را به ارث می‌برند. آن‌ها خدمات عاطفی، اجتماعی و جنسی را نیز در

<sup>1</sup> Ritzer

اختیار مردان طبقه‌شان می‌گذارند. به پاداش همین خدمات است که به آن‌ها یک سبک زندگی مجلل جایزه داده می‌شود. به تعبیر رزا لوکسمبورگ، زن سرمایه‌دار، «انگل یک انگل» است (لوکسمبورگ<sup>۱</sup>، ۱۹۷۱: ۲۲۰؛ به نقل از ریتزر، ۱۳۷۴: ۴۸۲).

### تئوری فن آوری و تکنولوژی‌های فراروی از بدن: (تئوری سیمون دوبوواری و شولامیت فایرستون)

سیمون دوبوواری در رساله خود که آغازکننده نظریه فمینیستی، در قرن اخیر است با این ادعا که زنان بیش از مردان مستعد آزارهای جسمی هستند، موافق است و پیشنهاد او برای زنان امتناع از ازدواج و انجام تکلیف مادری بود. واضح است که زنانگی در مقیاسی گسترده‌تر از مردانگی قربانی نوع است. در حالی که زن در دوران بارداری همچون یک حیوان مقید به تن باقی می‌ماند. طرح مرد، ابقا و تکرار خودش در یک زمان نیست، بلکه نقشه او کنترل زمان حال و شکل‌دادن به آینده خویش است. فعالیت مردانه غلبه بر نیروهای آشفته و درهم زندگی است و این به معنای مطیع ساختن طبیعت و تسلط یافتن بر زن است. مادامی که بدن و قلمرو خانگی مانعی بر سر راه دستاوردهای معرفتی عقل قلمداد می‌شود و البته موانعی بر سر راه آزادی، زنان نیز که در جستجوی برابری هستند می‌بایست در خود توانایی‌هایی برای فراروی از بدن و آشفته‌گی‌هایش ایجاد کنند. شولامیت فایرستون از تولید مثل آزمایشگاهی به منظور رهاسازی زنان از قید و بندهای جسمانی که آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد حمایت می‌کند (روایی، ۱۳۹۱: ۵۷).

بحث اصلی شولامیت فایرستون در کتاب دیالکتیک جنس در مورد طبقه جنسیتی است. فایرستون مدعی است مردسالاری یا فرودستی نظام‌مند زنان از نابرابری زیست‌شناختی میان زن و مرد سرچشمه می‌گیرد. این بررسی نقش تولید مثلی زنان، فایرستون را بر آن داشته است که با نگاهی فمینیستی در نظریه ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس بنگرد. به گفته فایرستون، مارکس و انگلس به درستی مبارزه طبقاتی را نیروی محرکه تاریخ معرفی کردند اما از چیزی که او آن را طبقه جنسی نام داد غافل ماندند. بدین ترتیب فایرستون با ارائه تفسیری رادیکال از «ماتریالیسم» به این نتیجه می‌رسد که زیر بنای مادی سرکوب زنان را نه در اقتصاد، بلکه در تفاوت‌های زیست‌شناسی باید جست. این امر که زنان و نه مردان بارور می‌شوند بنا به استدلال فایرستون دلیل تقسیم جنسیتی کار است که مردسالاری بر آن بنا شده است و ویژگی‌های زیست‌شناختی است که نظام طبقاتی جنسی را به وجود می‌آورد. از این رو دغدغه اصلی فایرستون طبقه جنسی است. در دیدگاه او طبقه جنسی عامل بروز بسیاری از تفاوت‌ها، سرکوب‌ها و فرودستی‌های زنان در طول تاریخ است. وی معتقد است: «طبقه جنسی آن قدر عمیق است که یا دیده نمی‌شود یا ممکن است به عنوان یک نابرابری سطحی دیده شود (همان: ۴). بدین ترتیب

<sup>1</sup> Luxemburg

طبقه جنسی در زندگی روزمره زنان ریشه دوانده است تا جایی که جزو بدیهیات زندگی آنان به شمار می‌رود و تنها راه رهایی از آن مشارکت فعال زنان در عرصه‌های اجتماعی است.

بدین ترتیب فایرستون به تغییر محتوای اندیشه مارکسیسم دست زد و آن را به یک نظریه ماتریالیستی جدید از تاریخ بر مبنای تمایزات جنسی تبدیل کرد. در این نظام جدید طبقه کارگر به جنس (زنان) و سرمایه‌داری به مردسالاری تغییر نام داد. همچنین در این نظام زنان از آن جهت که نیروی تولید مثل جامعه هستند فرودست و تحت انقیاد نگه داشته می‌شوند و بهره‌مندان از نیروی زنان، مردان هستند، مردانی که لزوماً جزو طبقه سرمایه‌دار جامعه نبوده بلکه مردان به عنوان همسران زنان هستند. فایرستون انقلابی زیست‌شناختی را عامل آزادی زنان می‌داند. وی این انقلاب را برای باز پس‌گیری ابزار تولید مثل لازم می‌داند. از نظر وی آنچه این انقلاب زیست‌شناختی را امکان‌پذیر می‌کند، فناوری و تکنولوژی است. هنگامی که فایرستون در حال نوشتن کتاب دیالکتیک جنس بود فناوری‌های تولید مثلی از جنس پیشگیری از بارداری، عقیم‌سازی و سقط جنین بود. درحالی که امروزه، فناوری‌های نوینی مانند شبیه‌سازی هرچند در سطح آزمایشگاهی وجود دارد (فایرستون، ۱۹۷۱: ۱۲-۴).

کنترل نداشتن زنان بر تن خود و احساسات جنسی‌شان در نظر فیمنیست‌ها بخشی از سلطه‌ی مردان بر زنان است. تولید مثل و مادری کردن باری بر دوش زنان و بخشی از سرکوبی است که باید رفع شود. فایرستون استدلال می‌کند که تقسیم‌بندی زیست‌شناختی که وظیفه باروری را به زنان می‌سپارد باعث سرکوب زنان است. زیرا او تولید مثل را سر منشاء سلطه مردان بر زنان تلقی می‌کند (مک. ا. کینون<sup>۱</sup>، ۱۹۸۲: ۵۳۳؛ به نقل از فریدمن<sup>۲</sup>، ۱۳۸۹: ۹۶).

این گروه تکنولوژی جدیدی را که فشار تولید مثل روی زنان را کاهش می‌دهد به صورت کلید آزادی زنان می‌نگرد. از نظر این‌ها تفاوت‌های جنسی ناشی از شرایط نیست، بلکه از تقسیم طبیعی کار در داخل خانواده زیستانه برآمده‌اند. زنان در صورتی می‌توانند رهایی یابند که بر طبیعت زیستانه خود فایق آیند و با استفاده از تکنولوژی‌های جدیدی مانند بچه‌های آزمایشگاهی و رحم‌های مصنوعی از مصیبت نفرین حوا فرار کنند (هیوود<sup>۳</sup>، ۱۹۸۸: ۶۸).

## اهداف

- تعیین رابطه بین میزان برخورداری زنان از منابع ارزشمند و میزان اطاعت آنان از مردان.
- تعیین رابطه بین میزان دین‌داری زنان و میزان اطاعت آنان از مردان.
- تعیین رابطه بین نوع نگرش زنان به کالاشدگی‌شان در ساختار خانواده و میزان اطاعت آنان از مردان.

<sup>1</sup>. Mackinnon

<sup>2</sup>. Freedman

<sup>3</sup>. Heywood

- تعیین رابطه بین میزان اعمال فن‌آوری و تکنولوژی‌های فرا‌روی از بدن (تکنولوژی‌های جدید تولید مثل) و میزان اطاعت زنان از مردان.

#### فرضیه‌ها

- بین میزان برخورداری زنان از منابع ارزشمند و میزان اطاعت آنان از مردان رابطه وجود دارد.
- بین میزان دین‌داری زنان و میزان اطاعت آنان از مردان رابطه وجود دارد.
- بین نوع نگرش زنان به کالاشدگی‌شان در ساختار خانواده و میزان اطاعت آنان از مردان رابطه وجود دارد.
- بین میزان اعمال فن‌آوری و تکنولوژی‌های فرا‌روی از بدن (تکنولوژی‌های جدید تولید مثل) و میزان اطاعت زنان از مردان رابطه وجود دارد.

#### ابزار و روش تحقیق

برای جمع‌آوری داده‌های مورد نیاز در این پژوهش از روش پیمایشی استفاده شده است. برای گردآوری و تدوین چارچوب نظری از روش اسنادی و به منظور گردآوری داده‌های مورد نیاز برای سنجش اهداف و آزمون فرضیه‌های تحقیق از روش پیمایشی استفاده شده است. ابزار مورد استفاده برای جمع‌آوری اطلاعات پرسشنامه بوده است. جامعه آماری این تحقیق، زنان متأهل مشکین شهر بوده و طبق آمار اتخاذ شده از واحد آمار و اطلاع‌رسانی شبکه بهداشت و درمان مشکین شهر، تعداد زنان متأهل ۱۴۷۵۶ نفر می‌باشد.

$$n = \frac{Nt^2s^2}{Nd^2 + t^2s^2}$$

طبق فرمول شارل کوکران

$$N = 14756$$

$$t = 1.96$$

$$S^2 = q \times p = 0.5 \times 0.5 = 0.25$$

$$d = 0.05$$

$$n = \frac{Nt^2s^2}{Nd^2 + t^2s^2} = \frac{(14756)(1.96)^2(0.25)}{(14756)(0.0025) + (1.96)^2(0.25)} = \frac{14171}{37} = 383$$

جامعه نمونه ۳۸۳

نمونه آماری تحقیق ۳۸۳ زن متأهل می‌باشد، که با روش نمونه‌گیری تصادفی چند مرحله‌ای انتخاب شده است.

در این تحقیق از آزمون آلفای کرونباخ برای سنجش میزان پایایی مقیاس‌های تحقیق استفاده شده است.

**جدول شماره (۱): مقدار آلفای کرونباخ**

آلفای کرونباخ	مقدار آلفای استاندارد شده	تعداد گویه
۰/۸۹۲	۰/۸۹۲	۵۷

همان‌طور که جدول بالا نشان می‌دهد مقدار آلفای کرونباخ پرسشنامه‌های این تحقیق ۰/۸۹ بوده که نشان دهنده میزان اعتبار بالای این شاخص است. برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش آمار توصیفی (جدول فراوانی، درصد، میانگین و ...) و جهت استخراج نتایج پرسشنامه از آمار استنباطی بهره گرفته شده است. برای آزمون فرضیه‌ها و پردازش و تحلیل داده‌های تحقیق با به کارگیری نرم‌افزار آماری SPSS از رگرسیون چند متغیره، همبستگی پیرسون استفاده شده است.

### یافته‌ها

۱. برای آزمون رابطه بین برخورداری زنان از منابع ارزش‌مند و میزان اطاعت آنان از مردان از آزمون همبستگی پیرسون استفاده شده است. همان‌طور که در جدول زیر نشان داده شده بین برخورداری زنان از منابع ارزشمند و اطاعت آنان از مردان به دلیل آن که سطح معناداری آزمون پیرسون ( $\text{sig}=0/000$ ) و این مقدار کمتر از ۰/۰۱ می‌باشد پس با ۹۹ درصد اطمینان و ۱ درصد خطا فرض محقق ( $H_1$ ) مبنی بر فرض رابطه بین برخورداری از منابع ارزشمند و اطاعت زنان از مردان مورد تایید قرار گرفته است.

**جدول شماره (۲): آزمون همبستگی برخورداری از منابع ارزش‌مند و میزان اطاعت زنان از مردان**

اطاعت زنان از مردان	برخورداری از منابع ارزشمند	
۰/۸۵۲ <sup>**</sup>	۱	برخورداری از منابع ارزش‌مند همبستگی پیرسون
۰/۰۰۰		سطح معناداری
۳۸۳	۳۸۳	تعداد
۱	۰/۸۵۲ <sup>**</sup>	اطاعت زنان از مردان همبستگی پیرسون
	۰/۰۰۰	سطح معناداری
۳۸۳	۳۸۳	تعداد

۲. برای آزمون رابطه بین میزان دینداری زنان و میزان اطاعت آنان از مردان از آزمون همبستگی پیرسون استفاده شده است. همان‌طور که در جدول زیر نشان داده شده بین میزان دینداری و اطاعت زنان از مردان به دلیل آن که سطح معناداری آزمون پیرسون ( $\text{sig}=0/02$ ) بوده و این مقدار کمتر از ۰/۰۵ می‌باشد، پس فرض ما مبنی بر رابطه دین‌داری زنان و میزان اطاعت آنان از مردان با ۹۵ درصد اطمینان و ۵ درصد خطا مورد تایید قرار می‌گیرد.

**جدول شماره (۳): آزمون همبستگی بین دین‌داری زنان و اطاعت آنان از مردان**

اطاعت زنان از مردان	دین‌داری	
۰/۴۵۶	۱	دین‌داری همبستگی پیرسون
۰/۰۲		سطح معناداری
۳۸۳	۳۸۳	تعداد
۱	۰/۴۵۶	میزان اطاعت زنان از مردان همبستگی پیرسون
	۰/۰۲	سطح معناداری
۳۸۳	۳۸۳	تعداد

۳. برای آزمون رابطه بین نوع نگرش زنان به کالاشدگی‌شان در ساختار خانواده و میزان اطاعت آنان از مردان از آزمون همبستگی پیرسون استفاده شده است. همان‌طور که در جدول زیر نشان داده شده بین نوع نگرش زنان به کالاشدگی‌شان در ساختار خانواده و اطاعت آنان از مردان به دلیل آن که سطح معناداری آزمون پیرسون ( $sig=0/003$ ) و این مقدار کمتر از  $0/01$  بوده پس فرض ما مبنی بر رابطه بین نگرش زنان به کالاشدگی‌شان در ساختار خانواده و اطاعت آنان از مردان مورد تایید قرار می‌گیرد و فرض  $H_1$  مورد تایید واقع می‌شود.

**جدول شماره (۴): آزمون همبستگی نگرش به کالایی شدن زنان و میزان اطاعت زنان از مردان**

اطاعت زنان از مردان	نگرش به کالایی شدن زنان	
-۰/۱۵۱	۱	نگرش به کالایی شدن زنان همبستگی پیرسون
۰/۰۰۳		سطح معناداری
۳۸۳	۳۸۳	تعداد
۱	-۰/۱۵۱	میزان اطاعت زنان از مردان همبستگی پیرسون
	۰/۰۰۳	سطح معناداری
۳۸۳	۳۸۳	تعداد

۴. برای آزمون رابطه بین میزان اعمال فن‌آوری و تکنولوژی‌های فراروی از بدن (تکنولوژی‌های جدید تولید مثل) و میزان اطاعت زنان از مردان از آزمون همبستگی پیرسون استفاده شده است. همان‌طور که در جدول زیر نشان داده شده بین اعمال فن‌آوری و تکنولوژی‌های فراروی از بدن و اطاعت زنان از مردان به دلیل آن که سطح معناداری آزمون پیرسون ( $sig=0/193$ ) بوده و این مقدار بیشتر از  $0/05$  بوده پس فرض ما مبنی بر رابطه فن‌آوری و تکنولوژی‌های فراروی بدن و اطاعت زنان از مردان مورد تایید قرار نمی‌گیرد و فرض خلاف یعنی فرض  $H_0$  مورد تایید قرار می‌گیرد.

**جدول شماره (۵): آزمون همبستگی اعمال فن آوری و تکنولوژی‌های فراروی از بدن و میزان اطاعت زنان از مردان**

اطاعت زنان از مردان	فن آوری و تکنولوژی‌های فراروی بدن	
۰/۰۶۸	۱	تکنولوژی‌های فراروی بدن همبستگی پیرسون
۰/۱۹۳		سطح معناداری
۳۸۳	۳۸۳	تعداد
۱	۰/۰۶۸	میزان اطاعت زنان از مردان همبستگی پیرسون
	۰/۱۹۳	سطح معناداری
۳۸۳	۳۸۳	تعداد

### بحث و نتیجه‌گیری

پس از تجزیه و تحلیل پرسشنامه‌ها و آزمون فرضیات که به دو روش آمار توصیفی و استنباطی انجام شد نتایج زیر حاصل گردید. مشخصات توصیفی جامعه مورد مطالعه نشان داد که بیشترین توزیع پاسخگویان زن در سن ۲۶-۱۶ با ۴۶/۲ و آقایان در گروه سنی ۳۷-۲۷ با ۳۷/۶ درصد قرار دارند. از ۳۸۳ نفر پاسخگو از نظر تحصیلات، زنان با ۴۱/۳ درصد در سطح کاردانی و کارشناسی و مردان هم با ۴۴/۱ درصد در همین سطح بالاترین فراوانی از نظر تحصیلات را دارا می‌باشند.

در پرسش‌هایی که در خصوص درآمد پاسخگویان از آن‌ها پرسیده شد بیشترین میزان درآمد در میان زنان کمتر از ۵۰۰ هزار تومان با ۴۸ درصد بوده در حالی که در مردان ۱۵۰۰ تا ۲ میلیون تومان با ۳۱/۹ درصد بالاترین فراوانی را به خود اختصاص داده‌اند. حدود ۳۵/۵ درصد از پاسخگویان بین ۱ تا ۵ سال با هم ازدواج کرده‌اند که بیشترین تعداد آن‌ها بوده و کمترین آن ۲۰ سال به بالا با ۸/۹ درصد می‌باشد. بیشتر پاسخگویان دارای دو فرزند با ۴۳/۱ درصد بوده و کمترین آن یعنی ۸/۱ درصد سه فرزند دارند و نتایج آزمون فرضیات نشان داد که:

۱. بین میزان برخورداری از منابع ارزشمند و میزان اطاعت زنان از مردان مقدار ۰/۸۵۲ رابطه وجود داشته که با افزایش میزان برخورداری از منابع ارزشمند، میزان اطاعت زنان از مردان کاهش می‌یابد. در تبیین این فرضیه می‌توان گفت اگر برای زنان متاهل، مولفه‌های میزان برخورداری از منابع ارزشمند (منزلت شغلی، سطح تحصیلات، درآمد و تملک دارایی‌ها) و دستیابی به آن‌ها در ساختار خانواده، توسط همسر حق تلقی شود، موجب می‌شود که اطاعت محض و کورکورانه زنان به یک قدرت یک‌سویه (در تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان) در تمامی مراحل زناشویی تبدیل گردد.

۲. بین میزان دینداری زنان و میزان اطاعت آنان از مردان مقدار ۰/۴۵۶ رابطه وجود داشت که با افزایش میزان دینداری زنان، میزان اطاعت آنان از مردان افزایش می‌یابد. در تبیین این فرضیه می‌توان گفت اگر برای زنان متاهل، مولفه‌های میزان دینداری زن (فعالیت‌های مشارکتی، فعالیت‌های معاشرتی، راست‌کیشی و عبودیتی) در تمامی مراحل زندگی آن‌ها به صورت کامل و با طیب خاطر رعایت شود، به برابری و مساوات، که مورد ادعای همه ادیان است دست خواهند یافت.

۳. بین نوع نگرش زنان به کالاشدگی‌شان در ساختار خانواده و میزان اطاعت آنان از مردان مقدار ۰/۱۵۱- رابطه وجود داشت به این معنی که با افزایش این نوع نگرش میزان اطاعت زنان از مردان کاهش می‌یابد. در تبیین این فرضیه می‌توان گفت اگر برای زنان متاهل، مولفه‌های نوع نگرش به کالاشدگی‌شان در ساختار خانواده (سود بردن از بدن زنان در لوازم آرایشی و بهداشتی و استفاده از بدن زنان در زایمان) توسط متخصصین و اندیشمندان توجیه، آسیب‌زدایی و اطلاع‌رسانی شود، موجب خواهد شد که زنان به جایگاه و ارزش انسانی خود پی‌برده و با تن ندادن به صنعت (چند میلیاردری لوازم آرایشی)، از اطاعت و بردگی اجباری‌شان از مردان رهایی یابند.

۴. بین میزان اعمال فن‌آوری و تکنولوژی‌های فراوری از بدن (تکنولوژی جدید تولید مثل) و میزان اطاعت زنان از مردان رابطه وجود نداشت، یعنی دو متغیر میزان اعمال فن‌آوری و تکنولوژی‌های فراوری از بدن (تکنولوژی‌های جدید تولید مثل) و میزان اطاعت زنان از مردان جدا از هم می‌باشند. در تبیین این فرضیه می‌توان گفت: اگر برای زنان متاهل، مولفه‌های فن‌آوری و تکنولوژی‌های فراوری از بدن (رحم مصنوعی، تولید مثل آزمایشگاهی و شبیه‌سازی) توسط متخصصین و مسئولان امر، آموزش و اطلاع‌رسانی گردد، در آینده می‌تواند به یکی از راهکارهای مناسب برای زنان موفق در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی برای مهار قدرت ژنتیکی فرزندآوری آن‌ها، که به نوبه خود از موفقیت و نخبه‌شدن زنان جلوگیری می‌کند تبدیل شود.

تفاوت‌های تحقیرکننده جنس زن، نه ناشی از اراده خداوند، نه حاصل یک نظم طبیعی و نه مبتنی بر زیست‌شناسی، بلکه نتیجه رفتار اجتماعی نادرست و ناعادلانه با زنان است. پس می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که اگر در جامعه‌ای نگرش مردان آور و زن کدبانو و مادر رواج داشته باشد از وجود خانواده‌ای با ویژگی‌های صمیمیت، محبت، همکاری و مشارکت (در تصمیم‌گیری) محروم خواهیم ماند و این نگرش مانعی است در جهت رشد و تعالی زنان (اعزازی، ۱۳۸۲: ۱۱۷). هم‌چنین ناتوان پنداشتن زنان و در عمل تولید ناتوانی در بین آن‌ها، موجبات پیدایش نسلی ناتوان را فراهم می‌آورد و مادران ناتوان هرگز توان تولید نسلی توانا را نخواهند یافت. ناتوان پنداری زنان به فلج‌سازی نیمی از جامعه منتهی می‌شود یک جامعه نیمه فلج هرگز توان توسعه پایدار را نخواهد یافت. حال با توجه به اهمیت عنصر مشارکت در تصمیم‌گیری که عامل رشد و شکوفایی استعداد زنان و نقطه مقابل اطاعت زنان از مردان می‌باشد، برای رشد و شکوفایی آینده خانواده‌های جامعه خود که همان آینده کل بشریت است باید فکری اساسی بکنیم. با توجه به یافته‌های تحقیق پیشنهادهایی نیز به شرح ذیل ارائه می‌شوند:

- از آن‌جا که میزان اطاعت زنان از مردان در کشور ما (به لحاظ آموزه‌های اجتماعی و فرهنگی) با شدت زیادی در حال انجام است و این باعث اتلاف سرمایه‌های عظیم مادی و انسانی کشور در طول دهه‌های گذشته گردیده است و ایران را در ردیف اول کشورهای سنتی و آسیب‌دیده توسط این امر قرار می‌دهد،



لذا باید دولت در جهت رفع مشکلات متخصصان، محققین و اعضای هیأت علمی دانشگاه‌های کشور برآید و محیطی امن و دور از استرس برای انجام تحقیقات نیروهای ماهر فراهم سازد، تا با ایجاد تشکل‌های قانونی جوانب تاریک و پنهان آن را برای خانواده‌های ایرانی آشکار سازد.

- ایجاد برنامه‌های صوتی و تصویری برای آموزش و آگاهی‌بخشی کلیه خانواده‌ها (به لحاظ همه‌گیر بودن، جذابیت، سهولت و ارزان بودن دسترسی به انواع رسانه‌ها).

- تهیه و تدوین دروس مرتبط با آسیب‌ها و ناهنجاری‌های درون خانواده‌ها برای تمام سطوح تحصیلی و رشته‌های دانشگاهی جهت آشناسازی جوانان و آماده‌سازی آن‌ها برای زندگی زناشویی در آینده.

- فعالیت‌های پژوهشی تنها در حوزه نظری نباید صورت بگیرد، بلکه در تحقیقات، بیشتر بر واقعیت‌هایی که باعث بسترسازی کلان اطاعت زنان از مردان می‌شود تأکید گردد تا منجر به شناسایی عوامل و رفع معضلات آن شود، که در نهایت، این فعالیت‌ها منجر به جلوگیری از اطاعت‌های کورکورانه یا اطاعت اجباری زنان از مردان گردد و به همه انسان‌ها کمک کند تا آسیب‌هایی را که جامعه معتاد به ایفای نقش جنسیتی به آن‌ها وارد آورده، خنثی کنند.

### منابع

- آبوت، پ؛ و دیگری. (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی زنان*. ترجمه: ن، عراقی. تهران: نشر نی.
- استوارت میل، ج. (۱۳۷۷). *کنیزک کردن زنان*. ترجمه: خ، ریگی. نشر بانو.
- اعزازی، ش. (۱۳۸۲). *جامعه‌شناسی خانواده با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر*. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- اینگلهارت، ر. (۱۳۷۲). *تحول فرهنگی در جوامع پیشرفته*. ترجمه: م، وتر. تهران: انتشارات کویر.
- بیسلی، ک. (۱۳۸۵). *چیستی فمینیسم: درآمدی بر نظریه‌های فمینیستی*. ترجمه: م، زمردی. انتشارات روشنگران.
- تانگ، ر. (۱۳۸۷). *نقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی*. ترجمه: م، نجم عراقی. نشر نی.
- روایی، م. (۱۳۹۱). *معرفت‌شناسی فمینیستی از دیدگاه لیندا مارتین آلکوف*. انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- ریتزر، ج. (۱۳۷۴). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. انتشارات علمی.
- سیدمن، ا. (۱۳۹۱). *کشاکش آراء در جامعه‌شناسی*. ترجمه: ه، جلیلی. نشر نی.
- شی، ا. (۱۳۸۸). *ما دختر به دنیا نمی‌آییم از ما دختر می‌سازند*. ترجمه: ع، جعفرآبادی. نشر نشانه.
- عنایت، ح؛ و دیگری. (۱۳۸۸). *میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره. پژوهش زنان*. دوره ۷، شماره ۲، صص ۱۱۲-۸۵.
- فریدمن، ج. (۱۳۸۹). *فمینیسم*. ترجمه: ف، مهاجر. انتشارات آشیان.
- قندهاری، پ. (۱۳۸۲). *زن و قدرت*. تهران: نشر سازمان میراث فرهنگی.
- گیدنز، آ. (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی*. ترجمه: م، صبوری. نشر نی.
- لگیت، م. (۱۳۹۲). *زنان در روزگارشان*. ترجمه: ن، مهدیان. نشر نی.
- میشل، آ. (۱۳۵۴). *اقتصاد و جامعه*. ترجمه: ع، منوچهر و دیگران. تهران: انتشارات مولی.
- میشل، آ. (۱۳۷۲). *جنبش اجتماعی زنان*. ترجمه: ه، زنجانی‌زاده. نشر نیکا.
- هیوود، ا. (۱۳۸۸). *مقدمه نظریه سیاسی*. ترجمه: ع، عالم. انتشارات قومس.